جلسه 137

چهارشنبه 23/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

گاهی مولا برای افاده طلب جمله خبریه را بکار می برد. مثلا می فرماید: تعیدوا صلاتک به غرض افاده طلب اعاده. کلام در این است که آیا این جمله خبریه افاده طلب که می کند نکته اش چیست؟ و ضمنا می شود از آن وجوب استفاده کرد یا نه؟

محقق نراقی ره در مستند الشیعه کتاب الصوم 10/200 فرموده است: جمله خبریه دلالت بر وجوب نمی کند. مثلا در روایت صحیحه داریم راجع به شیخ کبیر که یشق علیه الصوم، فرموده است: یتصدق لکل یوم. خب این دلالت نمی کند بر وجوب تصدق. و حتی این مطلب را نقل می کند از مرحوم صاحب مدارک و از محقق اردبیلی که آنها هم همین را گفته اند.

ما ابتدا ببینیم نکته دلالت جمله خبریه بر اصل طلب چیست تا بعد بتوانیم قضاوت کنیم که آیا طلب که استفاده می شود طلب وجوبی است یا جامع طلب.

در رابطه با دلالت جمله خبریه بر طلب سه قول است:

قول اول: گفته می شود که اصلا جمله خبریه استعمال شده است در طلب. تعید صلاتک یعنی أعد صلاتک. و الا اگر بخواهد جمله خبریه در معنای اخباری استعمال بشود یلزم الکذب. امام خبر بدهد که شما نماز را اعاده می کنید، خب چه بسا مخاطب عاصی است و اصلا نماز را اعاده نمی کند. می شود کذب.

اقول: این اشکال که درست نیست. چون مدعای دیگران این است که قرینه داریم که جمله خبریه ولو مستعمل فیه اش نسبت صدوریه است اما به داعی طلب هست. درست است می گوید تو اعاده می کنی نماز را، ولی به داعی ابراز طلب اعاده است ولذا با وجود این قرینه که کذب نمی شود.

قول دوم: قول مشهور بین المتأخرین مثل صاحب کفایه است که می گویند: جمله خبریه که در مقام طلب استعمال می شود مستعمل فیه اش همان نسبت صدوریه است. همان مدلول استعمالی جمله خبریه در غیر مقام طلب همان مدلول استعمالی در این جمله خبریه ای که در مقام طلب استعمال می شود هست. فقط داعی از این استعمال ابراز طلب هست. ولذا گاهی تعبیر می کند می گوید اعلم أنک تفعل کذا، پدر برای اینکه کلامش ابلغ باشد می گوید من می دانم پسرم احترام مرا حفظ می کند. این به داعی طلب هست که پسر حتما این کار را می کند. خب اعلم بأن ابنی یحفظ احترامی که این نمی تواند استعمال بشود در نسبت بعثیه. معلوم است که مستعمل فیه آن نسبت خبریه است، نسبت صدوریه است. فقط داعی از این استعمال ابراز طلب است.

قول سوم: قول مرحوم آقای خوئی است که فرموده: جمله خبریه اصلا استعمال شده است در ابراز اعتبار الفعل علی ذمة المکلف. تعید صلاتک أی ابرز اعتبار الاعادة فی ذمتک.

بعد مرحوم آقای خوئی فرموده است: شاهد بر این مطلب ما این است که اگر بنا بود معنای جمله خبریه ای که در مقام طلب بکار می رود معنای استعمالی اش همان جمله خبریه ای باشد که در غیر مقام طلب بکار می رود و فقط اختلاف در داعی باشد، داعی استعمال تارة إخبار است و تارة انشاء که مشهور می گویند، پس چرا فقط جمله فعل مضارع در مقام ابراز طلب بکار می رود که تعید صلاتک. یا إذا احدثت فی اثناء الصلاة اعدت صلاتک که باز این فعل ماضی چون جزاء شرط هست انقلب معناه الی المضارع؟ چرا فعل ماضی در مقام طلب بکار نمی رود؟ چرا نمی گویند اعاد الصلاة به داعی طلب اراده؟ چرا نمی گویند زید قائم به داعی طلب قیام؟

بله جمله اسمیه ای که بگوید المؤمنون عند شروطهم، چرا، او می خواهد بگوید بین مؤمن بودن و وفاء به شرط تلازم هست، او دارد خبر می دهد از تلازم بین مؤمن بودن و وفاء به شرط. او اشکال ندارد. یا خود محمول امر اعتباری باشد، مرد به زنش می گوید انت طالق، یا الحج واجب. خود محمول امر اعتباری است. یعنی حجّ البیت طلب خدا است. اما جمله اسمیه ای که مفادش خبر باشد از ثبوت المحمول للموضوع مثل زید قائم، هیچوقت استعمال نمی شود در مقام طلب ایجاد قیام از زید.

پس جمله اسمیه ای که بخواهد مولا طلب کند ایجاد محمول را، مثل زید قائم، ما همچنین چیزی نداریم. و الا به قول شما حج البیت واجب علی الناس، اصلا خود آن واجب علی الناس امر اعتباری است، او که اشکالی ندارد.

این نشان می دهد که جمله خبریه در مقام طلب با جمله خبریه ای که در غیر مقام طلب هست فرق می کند. نه اینکه فقط اختلاف داعی از استعمال هست.

این فرمایش مرحوم آقای خوئی.

اقول: به نظر ما حق با مشهور است و ظاهر جمله خبریه ای که در مقام طلب بکار می رود این است که مستعمل فیه عبارت است از نسبت صدوریه. منتهی داعی از استعمال انشاء طلب است.

اینکه چرا جمله خبریه در مقام طلب بکار رفت، جهتش این است که: با توجه به اینکه امر مولا تشریعا تلازم دارد با صدور فعل از مکلف. تکوینا تلازم ندارد می شود عبد عاصی باشد، اما تشریعا یعنی اگر عبد منقاد و مطیع باشیم امر مولا مستلزم تحقق فعل است از ما مکلفین.

ولذا شارع بجای اینکه بگوید من امر کردم شما را به این کار مثلا به قیام، از لازم او خبر می دهد، می گوید انت تقوم، تو می ایستی. چون بین امر مولا به قیام و بین صدور قیام از مکلف تلازم تشریعی هست.

پس عرفا با قرینه می شود خبر داد از لازم اما نه به داعی إخبار جدی از آن، بلکه به داعی انشاء ملزوم آن که عبارت است از طلب فعل.

سؤال وجواب: فعلا که بحث در این نیست که آیا أنت تقوم دلالت می کند بر طلب یا نمی کند. خب قطعا دلالت بر طلب می کند. فعلا کار به وجوب و استحباب نداریم. بر طلب که مسلّم دلالت می کند. می خواهیم تحلیل کنیم که آیا أنت تقوم استعمال شده است در خود نسبت صدوریه منتهی به داعی انشاء طلب که مشهور می گویند، یا استعمال شده است در نسبت بعثیه که قول اول می گفت، یا استعمال شده است در ابراز اعتبار الفعل فی ذمة المکلف که قول سوم می گفت. ما می خواهیم تحلیل کنیم. ما تحلیل که می کنیم به این نتیجه می رسیم که مفاد انت تقوم عبارت است از نسبت صدوریه. ولذا در فارسی هم می گوئیم تو می ایستی. أنا اعلم أنک تقوم. پدر به فرزندش می گوید من می دانم که فرزندم احترام مرا نزد دیگران حفظ می کند. اینکه خبر جدی نیست، پسر هم پسر خیلی سالمی هم نیست، اما پدر که می گوید أنا اعلم بأن ابنی یحفظ احترامی به داعی این است که به او بفهماند که من از تو می خواهم که احترام مرا حفظ کنی. دیگر این أنا اعلم بأن ابنی یحفظ احترامی که روشن است که در نسبت بعثیه استعمال نشده، در اعتبار الفعل علی الذمة استعمال نشده است. داعی بر این استعمال ابراز طلب هست. ما حرفمان این است که انت تقوم، انت تحفظ احترامی هم همین است، او هم عرفا مدلول استعمالی اش عبارت است از صدور الفعل من فاعله فی المستقبل، مدلول استعمالی اش هیچ فرقی با مدلول استعمالی جمله خبریه که در جاهای دیگر بگار می رود هیچ فرقی با هم ندارد، فقط داعی از این استعمال ابراز طلب هست. و این عرفی است. چرا؟ چون بین امر مولا مخصوصا اگر وجوبی باشد تلازم تشریعی هست، یعنی امر وجوبی مولا که بود یک استلزام تشریعی دارد که فعل هم از مکلف صادر بشود. در عالم بندگی آن بندگانی که منقاد هستند امر مولا مستلزم این است که فعل هم از آنها صادر بشود. و لذا مولا خبر می دهد از صدور فعل کأنه مفروغ عنه است که شما این کار را خواهی کرد، اما داعی از إخبار ابراز طلب هست.

مرحوم آقای صدر این قول دوم را قبول دارد، ولی می گوید چرا می گوئید داعی فقط ابراز طلب هست و إخبار در أنت تقوم از صدور قیام از مخاطب به داعی ابراز طلب هست؟ نه، عرفا اقرب این است که بگوئیم که موضوع مقید است به من کان متقیدا بامتثال امر المولی. یعنی وقتی شارع مثلا می گوید: المکلف یصوم فی شهر رمضان، مقید است، المکلف الملتزم باحکام الشارع یصوم فی شهر رمضان. این دیگر إخبار جدی شد. مکلف ملتزم به احکام شریعت حتما در ماه رمضان روزه می گیرد. یعنی اگر کسی روزه نگرفت معلوم می شود مکلف ملتزم به احکام شریعت نیست. خب کشف می کنیم که حکم شرع عبارت است از روزه گرفتن در ماه رمضان. اما مدلول المکلف یصوم شد یک إخبار جدی. إخبار جدی از تحقق صوم من المکلف المتقید بالشریعة. این إخبار جدی است و دیگر کذب هم نیست. واقعا مولا خبر می دهد که مکلفی که مقید است به احکام شریعت در ماه رمضان روزه می گیرد. و إخبار هم جدی است. منتهی کشف می کنیم اگر مکلفی روزه نگرفت پس ملتزم به احکام شریعت نیست. چرا این مکلفی که روزه نگرفت ملتزم به احکام شریعت نیست، خب پس نشان می دهد که حکم شریعت این است که روزه بگیرید. مثل المؤمنون شروطهم یا المؤمن إذا وعد وفا، این نشان می دهد که اگر کسی به شرط وفا نکرد مؤمن نیست، و ما هم که موظفیم مؤمن باشیم، نتیجه می گیریم که پس وفاء به شرط لازم است. المکلف یصوم هم یعنی همین. المکلف المتقید بالشریعة یصوم، إخبار هم جدی است، فقط نه از کل مکلف، بلکه از مکلف ملتزم و مقید به شریعت. منتهی کشف می کنیم که پس معلوم می شود که حکم شریعت این است که روزه بگیریم.

بعد ایشان فرموده است: البته راه دیگر هم هست. راه دیگر هم این است که ما توجیه کنیم که المکلف یصوم به داعی إخبار جدی نیست بلکه به داعی انشاء طلب است. اما به نظر ما اقرب همان راهی است که خودمان گفتیم که إخبار جدی است فقط موضوع مقید است. و الا إخبار جدی است، داعی بر استعمال هم شد إخبار جدی.

ایشان می فرماید: نکته اینکه ما می گوئیم این راه ما اقرب است یعنی این توجیه که بگوئیم المکلف المقید بالشریعة یصوم این درست است، نه اینکه بگوئیم المکلف یصوم ولی إخبار به داعی جد نیست به داعی انشاء طلب است. فرموده نکته اقربیت این راه ما این است که یک قاعده ای داریم که اگر یک خطابی داشتیم، امر دائر بود که از ظهور این خطاب رفع ید کنیم یا موضوع این خطاب را مقید کنیم، متعین این است که موضوع را مقید کنیم، از ظهور خطاب رفع ید نکنیم.

مثلا مولا گفت اکرم کل عالم، ما می دانیم عالم فاسق واجب الاکرام نیست. حالا چکار کنیم؟ یک راه این است که بگوئیم اکرم کل عالم عادل. یک راه هم این است که بگوئیم اصلا اکرم کل عالم شامل فاسق هم می شود ولی مفاد این خطاب استحباب اکرام عالم است. یک راه این است که موضوع را مقید کنیم به عالم عادل، ولی محمول همان ظاهر باشد در وجوب اکرام. راه دوم این است که موضوع را تخصیص نزنیم، محمول را که ظهور دارد در وجوب اکرام، حمل کنیم بر استحباب اکرام. ایشان می فرماید که در اینجا متعین تقیید موضوع است. و این راه عقلاء است که تمسک می کنند به ظهور محمول. می گویند عالم فاسق وجوب اکرام ندارد به کنار، اما چرا عالم عادل را اکرام نکردید؟ مگر مولا نگفته بود أکرم کل عالم؟ اینکه بگوئید آقا ما گفتیم این خطاب شاید می خواهد استحباب را بگوید، این عذر را عقلاء قبول نمی کنند.

پس کل ما دار الامر بین رفع الید عن ظهور الخطاب أو تقیید موضوع الخطاب، فیتعین تقیید الموضوع.

اینجا هم همینطور است. امر دائر است که بگوئیم المکلف یصوم فی شهر رمضان این یصوم به داعی إخبار جدی نیست بلکه به داعی انشاء طلب است. یک راه هم این است که بگوئیم موضوع المکلف المقید بالشریعة است، ولی یصوم إخبار جدی است. متعین تقیید موضوع است.

اقول: این فرمایش ایشان ناتمام است. برای اینکه اولا این توجیه در خطابات شخصیه بعید است. پدر به پسرش می گوید: انت تشتری الخبز؟ خب این را چطور توجیه کنیم، آیا بگوئیم انت تشتری الخبز إن کنت مقیدا بالالتزام بأمری؟! عرفی نیست. یا مثلا بگوید أنا اعلم بأنک تحفظ احترامی، خب این را چطور توجیه کنیم؟ أنا اعلم بأنک تحفظ احترامی إن کنت ملتزما بامتثال امری!!.

والشاهد علی ذلک: گاهی مولا اصلا می داند عبدش متمرد است، فقط می گوید انت تشتری الخبز. افاده طلب می کند دیگر. فقط این کار را می کند که مهمانها بفهمند که این عبد متمرد است تا اگر مولا به این عبد توهین کرد مهمانها نگویند عجب مولای بد اخلاقی. بفهمند که سر وکارش با یک عبد متمرد است. خب می گوید انت تشتری الخبز، استعمال شد در مقام طلب، منتهی طلب به داعی اعتذار که به ضیوف بهماند که این عبد من متمرد است. این را چه جور توجیه کنیم؟ آیا می شود آن را برگردانیم به یک موضوع مقید که أنت تشتری الخبز إن کنت متقیدا بامتثال امری؟ خب مولا که می داند این عبد مقید نیست.

لذا اینها عرفیت ندارد.

و انصاف این است که ظاهر جمله خبریه این است که موضوعش مقید نیست، در مقام طلب که بکار می رود موضوعش مطلق است. فقط ظهورش در این است که داعی از این استعمال إخبار جدی نیست، بلکه داعی از این استعمال ابراز طلب است.

وآنچه هم که آقای صدر فرمود که قاعده ای داریم که کل ما دار الامر بین رفع الید عن ظهور الجملة أو تقیید الموضوع فاللازم هو تقیید الموضوع. این قاعده روشن نیست، موارد مختلف است. ولو مرحوم شیخ در بحث شک در مقتضی همین کار را کرده است، ظهور کلمه نقض را حفظ کرده متعلق نقض را گفته باید امر مبرم باشد، امری باشد که مقتضی برای بقاء دارد فقط شک داریم در وجود رافع. چون کلمه نقض ظاهر است در نقض امر مبرم، ما به این ظهور تمسک می کنیم موضوع را مقید می کنیم به ما یکون مبرما، یعنی اقتضاء بقاء دارد لولا الرافع. گاهی مثال عرفی هم زده می شود که لاتضرب احدا، ضرب ظهور دارد در ضرب مؤلم. این منشأ می شود که احدا مقید بشود به انسان حی و شامل ضرب میت نشود، چون در مورد میت که ضرب مؤلم فرض نمی شود. لاتضرب احدا یعنی لاتضرب حیا.

به نظر ما این مطلب ضابطه مند نیست. ممکن است گاهی قرینه عرفیه اقتضاء کند تقیید موضوع را ولی همه جا اینطور نیست. گاهی هم قرینه اقتضاء می کند که رفع ید از ظهور محمول بکنیم، موضوع را مقید نکنیم. مثل مانحن فیه. مانحن فیه عرفا همین است، جمله خبریه ظهور عرفی اش این است که موضوع مطلق است منتهی این جمله به داعی إخبار جدی استعمال نشده است بلکه به داعی طلب استعمال شده است.

علاوه ما اینجا بحثمان بحث تحلیلی است، یعنی مراد مولا را فهمیدیم و می دانیم مولا از جمله خبریه اراده کرده است طلب را، کیفیت را نفهمیدیم و در تحلیلش گیر داریم. معلوم نیست آن قاعده عقلائیه اینجور جاها هم باشد. آن قاعده عقلائیه در همان مثال اکرم کل عالم باعث می شود که من مراد مولا را بفهمم، یعنی بفهمم که اکرام عالم عادل واجب است نه مستحب. اما در اینجا که مولا مرادش معلوم است دیگر، می خواهد امر کند به این فعل، کیفیت و تحلیل اراده محل بحث است، اینجور جاها که این قواعد را نمی شود تطبیق کرد.

فالمختار: پس به نظر ما ظاهر جمله خبریه این است که مستعمل فیه همان نسبت صدوریه است، موضوع هم مطلق است، فقط داعی إخبار جدی نیست.

این چیزی هم که آقای خوئی ره فرمود که جمله خبریه در مقام طلب اصلا مستعمل فیه اش عوض می شود، می شود ابراز اعتبار الفعل علی الذمة.

اقول: این هم خلاف وجدان است. انت تقوم یا أنا اعلم انک تقوم، کدام عرف به ذهنش می آید ابراز اعتبار الفعل علی الذمة؟ همچنین چیزی به ذهن نمی آید.

این چیزی هم که ایشان فرمود که اگر معنای جمله خبریه در مقام طلب با معنای جمله خبریه در غیر مقام طلب یک جور باشد پس چرا جمله اسمیه را نمی شود بکار برد و انت قائم نمی شود گفت در مقام طلب یا فعل ماضی نمی شود بکار برد.

اقول: جوابش این است که اولا: چه کسی گفته جمله اسمیه نمی شود بکار برد. یک چیزی که ظهور داشته باشد در آینده، انت قائم غدا، تو فردا در همینجا ایستاده ای، چه کسی می گوید نمی گویند؟ می گوید تو یک ساعت دیگر نان به دست در خانه هستی. چرا نمی گویند. انت بعد ساعة آخذ بالخبز بیدک، چرا نمی گویند.

فعل ماضی هم که نمی گویند که نمی گویند قام زید به داعی طلب قیام، چون طلب مربوط به آینده می شود. طلب می کنیم فعل آینده را. مناسبت ندارد که از کلمه ماضی استفاده کنیم. ماضی مربوط به گذشته است. طلب تناسبش این است که فعل آینده را طلب کند.

سؤال وجواب: إذا احدث اعاد صلاته جمله شرطیه است.

پس علت اینکه فعل ماضی در مقام طلب بکار نمی رود این است.

ثانیا: جناب آقای خوئی! خود شما جواب بدهید، مگر شما نمی گوئید که جمله اسمیه و فعل ماضی در مقام طلب بکار نمی رود. این چه خصوصیتی در فعل مضارع است که در مقام طلب بکار می رود. چرا توپ را به زمین حریف می اندزاید! خود شما جواب بدهید. تناسب بین فعل مضارع وطلب چیست که فقط فعل مضارع را می شود استفاده کرد در مقام طلب ولو با توجیه شما؟ باید تناسبی در او باشد که در فعل ماضی نباشد.

پس این اشکال مختص دیگران نیست که شما شاهد حرف خودتان گرفتید.

ما به نظرمان جمله خبریه ظهور دارد در همان إخبار تصوری از قضیه، منتهی لا بداعی الاخبار الجدی بل بداعی انشاء الطلب. اما مدلول استعمالی اش همان إخبار تصوری است و دلالت بر نسبت تصوریه می کند.

فقط در دعاء ما به نظرمان معنای دعاء إخبار تصوری نیست. وقتی شما می گوئید غفر الله لک یا یغفر الله لکم، عرفا می گوئیم یعنی خدا شما را ببخشد، نمی گوئیم یعنی خدا شما را می بخشد. این عرفی نیست. غفر الله لکم عرفی نیست بگوئیم یعنی خدا شما را بخشید.

پس در دعاء ما قول اول را قبول داریم که می گفت جمله خبریه اصلا معنایش شده نسبت بعثیه. ما در دعاء احساس می کنیم وجدانا همینجور است. یغفر الله لکم عرفیت ندارد که اینجور معنا کنیم که خدا شما را خواهد بخشید. نه، یغفر الله لکم یعنی خدا شما را ببخشد. غفر الله لکم هم یعنی خدا شما را ببخشد. ولذا به نظر ما غفر الله لکم با یغفر الله لکم معنایش یکی است. پس در دعاء ما قبول داریم که مستعمل فیه نسبت بعثیه است و دعاء است، اما در جاهای دیگر اینطور نیست.